



امام خمینی(ره) برای اصلاح زندگی انسان به سیر «بالحق فی الخلق» رسیده بود

یکی از وقایع تاریخی و به یاد ماندنی تاریخ انقلاب اسلامی را سالروز ورود با شکوه امام امت به میهن عزیزمان باید دانست او که با مقدمش بتهای آهنین روزگار را لگد مال نمود و سایبان مؤمنین و مستضعفین جهان شد.

یکی از وقایع تاریخی و به یاد ماندنی تاریخ انقلاب اسلامی را سالروز ورود با شکوه امام امت به میهن عزیزمان باید دانست او که با مقدمش بتهای آهنین روزگار را لگد مال نمود و سایبان مؤمنین و مستضعفین جهان شد. به گزارش خبرگزاری مهر، یادداشت زیر از کتاب بنیان مرصوص امام خمینی(ره) در بیان و بنان آیت الله جوادی آملی برداشته شده است.

یکی از وقایع تاریخی و به یاد ماندنی تاریخ انقلاب اسلامی را سالروز ورود با شکوه امام امت به میهن عزیزمان باید دانست. او که با مقدمش بتهای آهنین روزگار را لگد مال نمود و سایبان مؤمنین و مستضعفین جهان شد. بدین سبب برآن شدیم تا پاره ای از کتاب ارزشمند "بنیان مرصوص امام خمینی(ره) در بیان و بنان آیت الله جوادی آملی" را جهت بهره مندی هر چه بیشتر دوستداران امام خوبیه و امت حزب الله تقدیم نماییم.

امام خمینی(ره) وارث انبیاء

امام راحل در سلسله عارفان محقق جای داشت و در عین حال با همه آنها فاصله، آنان در سیر به سوی خدا و تقرب به او و بریدن از خلق «سیر من الخلق إلى الحق» متوقف گشته بودند، و او برای اصلاح زندگی انسان و حاکمیت قانون خدا به «سیر بالحق فی الخلق» رسیده بود. گفته بودند: «مرد باطنی (عارف) پس از آرامش و اطمینانی که در مسیر معنوی پیدا می کند، نمی خواهد به زندگی این جهانی باز گردد، و در هنگامی که بنا به ضرورت باز می گردد، بازگشت او برای تمام بشریت سود چندانی ندارد»، ولی او از «وارثان انبیا» بود که همچون انبیا: «بازگشتشان جنبه خلاقیت و ثمر بخشی دارد، باز می گردند و در جریان زمان وارد می شوند تا جریان تاریخ را به دست گرفته و جهان تازه ای از کمال های مطلوب را خلق کنند».

برخی بر اساس سخن عبد المطلب (آن مرد الهی بزرگ) مشی کردند، ولی امام راحل(ره) گذشته از اینکه به آن حرف و فکر احترام می گذارد، سخنی از نوه عبدالمطلب، یعنی وجود مبارک رسول اکرم(ص) آموخت و آن را اسوه خود قرار داد.

توضیح آنکه: وقتی ابرهه برای ویران کردن کعبه وارد مکه شد، عده ای گریختند، عبد المطلب به عنوان یک شخص نامدار، مصاحبه ای با این گروه تخریب داشت، وقتی آنها به او گفتند: تو به عنوان بزرگ قبیله، چه خواهش و پیشنهادی داری، عبد المطلب گفت: شترهای مرا به من برگردانید، آنها گفتند: ما فکر می کردیم تو با ما درباره «تخریب کعبه» سخن خواهی گفت، ولی دیدیم که فقط درباره «شتر» هایت حرف زدی! در این حال عبد المطلب گفت: «أنا رَبُّ الْإِبِلِ فَإِنَّ لِلْبَيْتِ رَبًّا» من صاحب شترم و درباره شتران خود با شما سخن گفتم، خانه کعبه نیز خود صاحبی دارد.

این سخن عبد المطلب در آن روزگار حق بود، ولی پس از ظهور حضرت رسول اکرم(ص)، آیا باید همچون عبد المطلب فکر کرد، یا اینکه باید مانند علی بن ابی طالب(ع) اندیشید؟ پس از آنکه قرآن کریم نازل شد و خداوند سبحان متولیان کعبه را مشخص کرد، آیا باز انسان می تواند بگوید: من صاحب شترم، خانه نیز برای خود صاحبی دارد و ارتباطی به من ندارد؟ مگر صاحب خانه کلید تولیت، صیانت و نگهداری کعبه را به مسلمانان پرهیزکار نداده است؟ إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ با آمدن این آیه کریمه، یک متفکر دینی مجاز نیست که بگوید: من صاحب شترم و باید درباره مال خودم تلاش کنم و صاحب خانه، خانه را حفظ می کند، بلکه موظف است که بگوید: «صاحب خانه، ما را مسئول نگهداری کعبه کرده است».

این دو بینش نه تنها قبلاً مطرح بود، بلکه امروز نیز وجود دارد، اگر یک حادثه ای برای اسلام رخ می داد، دیگران می گفتند: «دین صاحب دارد» و همان حرف عبد المطلب را تکرار می کردند، ولی امام راحل(ره) می فرمود: صاحب دین، کلیدداری دین را بدست «عالمان» راستین داده و ما موظفیم که بگوییم خدا صیانت و نگهداری دین را از ما طلب می کند. شاخصه امام امت این بود که این مسئله را به درستی دریافت کرد، و نه تنها «فهمید»، بلکه آن را «یافت» و پس از طی سفرهای چهار گانه با نظر و بصر، «متولی دین» شد.

اگر کسی این راه را نرفته باشد، فقط درباره دین شناسی اظهار نظر می کند و می گوید: دین صاحبی دارد و «ولی عصر» باید بیاید و دین را حفظ کند، ولی کسی که سفرهای چهارگانه را با جان و دل و سر، پشت سر گذاشت، می فهمد و می بیند و می یابد که متولی دین و حافظ و نگهبان آن در عصر غیبت، وارثان انبیا و اولیا؛ یعنی علمای راستین هستند. حضرت امام(قدس سره) این راه را طی کرد و خود را متولی دین یافت و این نتیجه پیمودن شهودی اسفار اربعه است.

همچنین ایشان این مسأله را به خوبی فهمید، به درستی بررسی کرد، آن را باور کرد و به آن ایمان آورد که زمامداری و رهبری مردم یک سکه ای است که دو رو دارد: یک چهره آن «خلافت الله» است و چهره دیگر آن، عطفه عنز (عطسه بز ماده) و عراق خنزیر بید مجذوم (استخوان خوک در دست بیمار جذامی) می باشد. زمامداری مردم بیش از دو چهره ندارد. اگر چهره الهی بود، انسان خلیفه الله خواهد شد: «و إِيَّاهُ لِيَعْلَمَنَّ أَنَّ مُحَلِّيَّ مِنْهَا مُحَلِّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى...». و اگر مقام نفس بود، عطفه عنز و عراق خنزیر بید مجذوم خواهد شد.

امام امت(ره) این معنا را به خوبی فهمید و به درستی باور کرد؛ لذا شما در تمام این حالات (از صدر نهضت تا ذیل رحلت) کمترین اثر را در او ندیدید که (معاذ الله) خود را باخته و بخواهد از این مقام والا سوء استفاده کند، در سخنان و حرکات ایشان چنین چیزی اصلاً مشاهده نشد.

امام راحل، رهبر مسلمین جهان و متولی اسلام

امام راحل(ره) شاگرد برومند ائمه اطهار (علیهم السلام) بود و البته حساب آنها با احدی هماهنگ نیست، چنانکه در بیانات نورانی حضرت امیر المؤمنین(ع) در «نهج البلاغه» آمده است که: «لا یقاسُ بهم أحدٌ من الناس»، احدی از مردم با امام معصوم قیاس نمی شود. ولی عصر(ع) و امام معصوم کسانی هستند که: «ببینهم رُزقُ الوَری».

پس احدی را با آن ذوات مقدّسه(ع) نمی تواند سنجید، خواه آنها روی خاک بخوابند، نظیر ائمه بقیع(ع)، خواه زیر گنبد طلا، نظیر حضرت امام رضا(ع)، برای آنها این جهت فرقی نمی کند، زیرا آسمان و زمین به آنها بسته است: «و بوجودهم ثبتت الأرضُ و السماءُ»، و هیچ کس به خود اجازه نمی دهد که احدی را با امامان معصوم(ع) هم سنگ و هم تراز بداند. او تنها، رهبر ایران نبود، او رهبر مسلمین جهان بود، متولی اسلام بود، این فکر بلند با افکاری که دیگران داشتند، فاصله فراوان داشت و همان طور که هیچ کسی را با امام معصوم(ع) نمی توان قیاس کرد، هیچ کسی از علمای عادی را هم با امام امت نمی توان قیاس کرد، زیرا او حساب دیگری دارد.

صاحب جواهر(ره) سخن بلندی دارد که می فرماید: «در نظام هستی، ذات اقدس اله «رب» است و امامان معصوم(ع) «وزرا»ی دستگاه الهی هستند، و دیگر افراد به منزله رعایایاند» و وقتی رعایا را با هم میسنجیم، می بینیم بعضی از آنها به جایی رسیده اند که هیچ یک از رعایا با آنها قابل قیاس نیست و این خصیصه در امام راحل(قدّس سرّه) وجود داشت. اکنون بنگرید که امام معصوم(ع) چه کرد و امام امت(ره) چه می کند و آیا شما راه امامان معصوم (علیهم السلام) را در غیر امام خمینی(ره) نشان دارید؟ که اگر چنین است ما را هم باخبر کنید!

عرفان امام تنها «نظری» نیست، او تنها شارح کتب «ابن عربی» نیست، او تنها تعلیقه بر «فصوص» و «مصباح» نگاشت، حال بنگرید که چه کرد و چه گفت؟ در بسیاری از ادعیه آمده است که ذات اقدس اله محجوب نیست و انسان خود را با «گناه» محجوب می کند: «و أنک لا تحتجب عن خلقک إلا أن تحجبهم الأعمال دونک». این سخن، چون در دعای ابوحمره ثمالی است، رنگ عرفان دارد، ولی همین سخن در بیانات امام هفتم(ع) هست، آنجا که عرفان را با سیاست هماهنگ کرده و طریقت و حقیقت را با سیاست همسو نموده است: «و قد علمتُ أن أفضل زاد الزّاحل إلّیک عزم إرادة یختارک». یعنی خدایا! در سیر به سوی تو ره توشه لازم است، و من به طور یقین می دانم ره توشه مسافر الی الله فقط «اعتماد به تو» است. این سفر، سفری نیست که انسان با خواندن کتاب و یا با اندیشه و استاد دیدن بتواند طی کند، بلکه ره توشه آن فقط «جزم نظری» و «عزم عملی» است، آنگاه می گوید: «و قد ناجاک بعزم الإرادة و خضوع الاستکانة قلبی». خدایا! من هم با تمام هستی ام تو را می خواهم، قلبم با عزمی فولادین و وهن ناپذیر با تو مناجات کرد.

حضرت امام کاظم(ع) این جملات را به عنوان یک «عرفان» آمیخته با «سیاست» ذکر کرد، چون زمانی آن را گفت که عازم زندان بغداد بود، یک وقت عارفی در شب قدری قرآن بر سر می نهد و می گوید: خدایا! من تو را می طلبم، یک وقت زاهدی در سایه مسجدی مناجات می کند و می گوید: خدایا! من تو را می طلبم، این طریقت منهای سیاست است، اما یک وقت حضرت موسی بن جعفر(ع) در حالی که عازم زندان بغداد است، می گوید: خدایا! من می دانم زاد راه جز «عشق» تو چیز دیگری نیست، این «عرفان» با «سیاست» است، این سخن را امام معصوم(ع) فرمود و در بین شاگردان امامان معصوم(ع)، غیر از حضرت امام خمینی(ره) چه شاگردی را نشان دارید که این «سیاست» را با «معرفت» هماهنگ کرده باشد، با این جملات تبعید شود، با این نیایشها به زندان برود و با این راز و نیازها اهانت ببیند؟ این همان راه امام هفتم(ع) است که فرزند برومندش امام خمینی (ره) پیموده است.

اگر می بینید که انسانها در سوگ او اشکها ریخته و ناله ها می کنند و عده ای بیهوش می شوند، برای آن است که او بُعد فلسفی خود را با عرفان تقویت کرد و عرفان را با سیاست هماهنگ نمود، همان راهی را رفت که جدّش رفت، همان ره آوردی را آورد که جدّش موسی بن جعفر(ع) آورد، اکنون اگر شما دومین را نشان دارید، ارائه دهید تا درباره دومی نیز این گونه سخنان را داشته باشیم.

شناخت امام راحل با دو دهه «غیب و عرفان» و «شهادت»

امام راحل(ره) یک سیر تاریخی دارد که مورّخان می توانند درباره او و شناسنامه او بررسی کرده و سخن بگویند: «او ۱۹ سال در خمین زندگی کرد و پس از آن کم کم وارد مسائل علمی شد. ادبیات، فقه و اصول را مانند دیگران فرا گرفت، تا به حدود سنّ ۲۷ سالگی رسید، و...»، که دیگران نیز این مراحل را داشته اند، ولی در زندگی ۹۰ ساله امام امت(ره)، دو دهه را باید از یکدیگر جدا کرد که دیگران این دو دهه را نداشتند و این دو دهه مخصوص ایشان است: دهه اوّل، دهه انس او به جهان «غیب» و «عرفان» است. دهه دوم، دهه انس او به عالم «شهادت» و «رهبری» است.

دهه اوّل از اواخر سنّ ۲۷ سالگی تا اوایل ۳۸ سالگی است که از سال (۱۳۴۷ هـ ق) شروع و تا سال ۱۳۵۸ (هـ ق) ادامه می یابد، یعنی سالهایی که حضرت امام(ره) کتابهای عمیق عرفانی را نوشت؛ در ۲۷ سالگی کتاب شریف «مصباح الهدایة إلى الخلافة و الولاية» را نوشت، سپس تعلیقات بر فصوص، تعلیقات بر مصباح الأنس و آنگاه «سرّ الصلّاة» را به رشته تحریر در آورد. اینها کتابهایی نیست که هر کس ده یا بیست سال در حوزه علمیه بود و درس خواند، بتواند بفهمد. اینها نظیر رسائل، مکاسب،

جواهر یا منظومه نیست. این دهه ۲۷ تا ۳۷ سالگی دهه غیب و قلمرو غیبی شخصیت امام راحل (ره) است. اما دهه دوم که دهه شهادت و نشأه شهادت اوست، از پایان سال (۱۳۵۷هـ ش) تا آغاز سال (۱۳۶۸هـ ش) است که در این دهه عالم را زیر و رو کرد. دوران زندان و تبعید نشانه «مظلومیت» بود، نه اقتدار، و خیلی از افراد به زندان رفتند، ولی آیا توانستند پس از آزاد شدن، کشور را رهبری و جنگ را هدایت کرده، انقلاب را به سامان رسانند؟ بسیاری مظلوم بودند، ولی آیا این قدرت را داشتند که اگر بر سریر اقتدار بنشینند، چون حضرت علی(ع) حکومت کنند؟ این مطلب برای دیگران ثابت نشد، ممکن بود که «مدرّس» بتواند، ولی ثابت نشد، ممکن بود که دیگران بتوانند، ولی عملی نشد. آنکه همه یافته ها و اسفار اربعه را از علم به عین آورد و از گوش به آغوش رساند، امام امت(ره) بود. این دو دهه شاخص و بارز، تمیز دهنده زندگی حضرت امام خمینی(ره) از دیگران است. بقیه آنچه که ایشان در قم بود، یعنی چهل سال وسط، هر چند با ریاضت و تهذیب نفس هماهنگ بود، تدریس می‌کرد، ولی دیگران نیز چنین دورانی را پشت سر گذاشتند و تفاوتی که با دیگران بود، در این جهات قابل تبیین بود، اگر تعمق در «اصول» یا تحقیق در «فقه» داشت، هر چند با دیگران فاصله داشت، ولی نه آن قدر که عالم آرا و عالم گیر باشد. بنابراین امام راحل(ره) را باید با این دو دهه شناخت: دهه اول، دهه «غیب» و دهه دیگر دهه «شهادت» اوست. طوبی برای کسی که بین غیب و شهادت از یک سو، بین عرفان و سیاست از سوی دیگر، و بین فلسفه و سیاست از سوی سوّم جمع کرد. او نه تنها قائل به «ولایت فقیه» بود، بلکه چون حکیم بود، قایل به «ولایت حکیم» بود و چون عارف بود، قایل به «ولایت عارف» بود؛ او «ولایتی» را آورد که در آن فقاقت، آمیخته با حکمت و حکمت، عجین شده با عرفان بود. «طوبی له و حُسنُ مآب، سلام الله علیه یوم وُلد و یوم مات و یوم بیعت حیا».